



۲۰ جہانگرد شگفت انگیز

ماجراجویان بزرگ

الستزہامفریز • تصویرگر: کون وارڈ • ترجمہ: لیداہادی



راہ راہ
واحد کودک
و نوجوان
بشر اطراف

علمی - دورہ دوم

آشنایی با ماجرای جویان



آلیستر هامفریز — صفحه‌ی ۱۰

ماجرای جوی برتر محله‌ی نشنال جئوگرافیک در سال ۲۰۱۲، آلیستر نویسنده‌ی این کتاب هم هست!



پرل مارکهام — صفحه‌ی ۱۶

یکی از پیشگامان هوانوردی که به‌تنهایی از شرق تا غرب اقیانوس اطلس پرواز کرد.



ایملیا اِرهارت — صفحه‌ی ۱۶

اولین زنی که به‌تنهایی بر فرار اقیانوس اطلس پرواز کرد. او بعدها به طرز مشکوکی ناپدید شد.



آپسلی چری گِرارد — صفحه‌ی ۱۲

چری دانشمندی بود که برای اکتشاف به قطب جنوب سفر کرد.



دروژلا مورفی — صفحه‌ی ۳۰

دروژلا بیست سال رؤیای رکاب زدن تا هندوستان را داشت و بالاخره این کار را انجام داد.



ریک هَینسین — صفحه‌ی ۲۴

فهرمان پارالمپیک که با صندلی چرخ‌دار دور دنیا سفر کرد و الهام‌بخش ترانه‌ای معروف شد.



لوری لی — صفحه‌ی ۲۰

یک روز صبح وسط تانستان راهی شد و طول اسپانیا را پای پیاده طی کرد.



مایکل کالینز — صفحه‌ی ۴۴

مایکل یکی از اعضای عملیات تاریخش آپولو ۱۱ و از اولین آدم‌هایی بود که به کره‌ی ماه سفر کرد.



ژاک پیکارد — صفحه‌ی ۴۰

ژاک، ماجراجوی آب‌های عمیق، توانست عمیق‌ترین نقطه‌ی کره‌ی زمین را ببیند.



رانولف فینس — صفحه‌ی ۳۴

طولانی‌ترین سفر رانولف، کاوشگر مورد احترام، سه سال طول کشید.



سارا اوتین — صفحه‌ی ۵۸

زمانی جوان‌ترین زنی بود که به تنهایی عرض یک اقیانوس را پارو زده بود.



فلیس پنوزی — صفحه‌ی ۵۲

فلیس، اسیری جنگی بود که از زندان فرار کرد تا به کوه کنیا صعود کند.



رابین دیویدسون — صفحه‌ی ۴۸

رابین برای سفر شش‌ماهه‌اش با شتر در صحرای استرالیا، سال‌های زیادی آموزش دید.



نلی پلی — صفحه‌ی ۷۰

نلی پلی بازاده دور دنیا را فقط در هفتاد و دو روز گشت.



لاکپا ریتا شریا — صفحه‌ی ۶۶

یک راهنمای کوهنوردی که هفده بار به بلندترین قله‌ی کره‌ی زمین صعود کرد.



ابن بطوطه — صفحه‌ی ۶۲

ابن بطوطه، جهانگردی افسانه‌ای که بیشتر از مارکو پولو به کشورهای مختلف سفر کرد.



پندیکت آکن — صفحه‌ی ۸۲

ماجراجویی که از عریض‌ترین نقطه‌ی حوضه‌ی آمازون عبور کرد، آن هم به تنهایی.



آدری ساترلند — صفحه‌ی ۷۸

وقتی راهی اولین سفر ماجراجویانه‌اش شد و خط ساحلی آلاسکا را پارو زد، ۵۹ سال داشت.



ویلفرد تریچر — صفحه‌ی ۷۴

ویلفرد در شرایط و گرمایی غیر قابل تحمل از صحرای ربع‌الخالی عبور کرد.



ماجراجوی بزرگ بعدی — صفحه‌ی ۹۴

این کاوشگر در حال یادگیری جوان، دنیایی از فرصت‌ها پیش روی خودش دارد.



ثور هپردال — صفحه‌ی ۹۰

ثور سوار بر یک کلک چوبی سردستی، اقیانوس آرام را رد کرد و به جزایر پلی‌نزی رسید.



ساکاگویا — صفحه‌ی ۸۶

فقط شانزده سال داشت که راهنمای سفر اکتشافی لویس و کلارک در قاره‌ی آمریکا شد.

همه به قهرمان‌ها نیاز داریم چه پیر باشیم، چه جوان



«زندگی با کاری که دوست داری افتخاری بزرگ است، این هم دلیل دیگری برای این‌که مسیر قهرمان‌هایت را دنبال کنی.»

کوچک از میان اقیانوسی بزرگ گذشتم و حتی قصد داشتم مثل مایکل کالینز، فضاورد شوم. در همان آزمون‌های هوش ابتدایی رد شدم اما با این وجود خوشحالم که تلاشم را کردم.

ادعا نمی‌کنم که سفرهایم به پای داستان‌های مشهور آن‌ها می‌رسد اما در عین حال شباهت‌ها برایم خاص بودند. به مرور زمان، شغل‌های رانولف فینس و بندیکت آرن من را به این باور رساند که من هم می‌توانم شور و اشتیاقم را به شغلم تبدیل کنم. و این کار را کردم - من یک ماجراجو و نویسنده هستم. گاهی احساس خوش‌شانسی می‌کنم. گاهی هم فقط حس می‌کنم مسیر درست را انتخاب کرده‌ام.

در این کتاب، شاهکارهای قهرمان‌های ماجراجویی‌ام را تعریف می‌کنم. آن‌ها تعدادی از تأثیرگذارترین، عجیب‌ترین و الهام‌بخش‌ترین کاوشگرهایی هستند که تا به حال وجود داشته‌اند. ماجراجوهای زیادی روی زندگی من تأثیر داشته‌اند که متأسفانه نمی‌توانم اسم همه را بیاورم. امیدوارم هر زمان شخصیتی در این کتاب، خیالت را با خودش همراه کرد بیشتر جستجو کنی و بیشتر به تجربه‌ها و شخصیتش پی ببری.

انتخاب نهایی قهرمان‌ها مربوط به دوره‌ای هفتصدساله است. این ماجراجوهای قهرمان از هر گروهی هستند؛ از نوجوان گرفته تا کهنسال، از آدم‌های معروف گرفته تا گمنام. نوع سفرهای آن‌ها هم متنوع است، در خشکی، اقیانوس‌ها و فضا؛ با دوچرخه، قایق، پای پیاده، با شتر، اسکی، صندلی چرخدار و حتی ماشین‌های فوق مدرن.

قهرمان‌هایی که الهام‌بخش ما هستند، ما را وادار به رویاپردازی می‌کنند و به ما جرئت می‌دهند تا کمی بیشتر تلاش کنیم. بیشتر قهرمان‌های من ماجراجو هستند. این کتاب، داستان شاهکارهای شجاعانه و سفرهای شکوهمند آن جهانگردان را تعریف می‌کند.

وقتی بچه بودم مدام آرزو می‌کردم که کاش بتوانم مثل قهرمان‌هایم در جستجوی تجربه‌های تازه و یک زندگی سرشار از هیجان راهی شوم. در کمال تعجب، عاقبت این کار را کردم. با جسارتی که از امثال درؤلا مورفی و ابن بطوطه به دست آورده بودم زندگی عادی‌ام را رها کردم و سوار دوچرخه‌ام شدم. چهار سال دور دنیا رکاب زدم و دقیقاً همان نوع ماجراجویی‌هایی را داشتم که قهرمان‌هایم درباره‌شان نوشته بودند. آن سفر زندگی من را تغییر داد.

من آدم‌های زیادی دیده‌ام که افسوس می‌خورند چرا در زندگی‌شان ماجراجویی نکرده‌اند اما هیچ وقت کسی را ندیده‌ام که از ماجراجویی‌اش متأسف باشد.

از زمانی که دور دنیا رکاب زدم تا الان سفرهای هیجان‌انگیز خیلی بیشتری داشته‌ام. من که شیفته‌ی نوشته‌های لوری لی بودم جا پای او در اسپانیا در گذاشتم و برای به دست آوردن پولی ناچیز در خیابان‌ها ساز زدم. مثل ویلفرد تریجر در سکوت سوزان صحرای رُبغ الخالی عربستان پیش رفتم و مانند ثور هیردال سوار بر قایقی



«لازم نیست برای شروع یک ماجراجویی آدمی خارق العاده یا نابغه باشی. فقط باید راه بیفتی!»

واقعاً امیدوارم داستان آن‌ها تو را تشویق کند تا در هر سنی که هستی جسورانه‌تر فکر کنی، کمی بیشتر از قبل بیرون بزنی و برای خودت یک زندگی ماجراجویانه‌تر بسازی.

آلیستر هامفریز



وقتی جوان بودم خیلی کتاب می‌خواندم. بعد از ظهرهای بلند زمستان پشتم را به رادیاتور گرم اتاق خوابم تکیه می‌دادم یا شب‌ها پنهانی زیر پتو با چراغ‌قوه چند صفحه بیشتر می‌خواندم. امیدوارم تو هم از خواندن این کتاب به همان اندازه که من از داستان‌های دوران کودکی‌ام لذت می‌بردم، خوشت بیاید و این ماجراجوها به قهرمان‌های تو هم تبدیل بشوند و شاید روزی برایت زمینه‌ساز شروع یک ماجراجویی باشند.

من با انتخاب یک زندگی سرشار از ماجراجویی درسی مهم یاد گرفتم. حالا می‌دانم که قهرمان‌هایم آدم‌هایی معمولی مثل من و تو هستند. قهرمان‌های این کتاب زنان و مردانی عادی‌اند که فقط تصمیم گرفتند یک زندگی معمولی نداشته باشند. من بیشتر از هر چیزی آن‌ها را به خاطر این مسئله تحسین می‌کنم.



آپسلی چری گرارد

در زمستان قطب جنوب حتی روزها هم تاریک هستند. دمای زیر صفر طاقت فرساست. در چنین دنیای تاریک و ترسناکی بود که سه دوست برای جمع کردن تخم پنگوئن راهی شدند. آپسلی چری گرارد جوان ترین عضو آخرین گروه اکتشافی مشهور کاپیتان اسکات بود. همه او را چری صدا می زدند. تخم پنگوئن ها به درد دانشمندا می خورد اما چری اصلاً خبر نداشت که به زودی بدترین سفر دنیا را تجربه می کند.



چری هفت لایه لباس پوشیده بود تا خودش را در دمای زیر صفر گرم نگه دارد.



دستکش‌های خردار (که برای ایمنی به هم وصل بودند)



پوشش قوزک پا



شلوار بادگیر و پوتین‌های سنگین



روپوش بادگیر



شال و کلاه پشمی



آستر پشمی



لباس زیر پشمی

دریا برده باشد. خیلی ترسیده بودند. شانس با آن‌ها یار بود و بردی چادرشان را یک کیلومتر آن‌ورتر، مجاله بین تخته‌سنگ‌ها پیدا کرد. آن سه دوست با خیال راحت برای یختن کمی هوچ وارد چادر شدند. اولین غذایشان بعد از چند روز. آن‌ها زنده بودند!

بدترین سفر

واقعاً این بدترین سفری بود که می‌شد تصور کرد اما چری، بیل و بردی زنده ماندند. سه تخم پنگوئن که آن‌ها با خودشان آوردند نمونه‌های آزمایشی واقعاً ارزشمندی هستند و می‌توانی یکی از آن‌ها را در موزه‌ی تاریخ طبیعی لندن در انگلستان از نزدیک ببینی. وقتی چری به خانه برگشت، کتابی با عنوان بدترین سفر دنیا نوشت. او در این کتاب گفت «به نظرم خوشحال‌ترین لحظه‌ی زندگی من وقتی بود که به سلامت به پناهگاه برگشتم. یک بار دیگر گرم بود و روشن! نان و مربا خوردیم، شکلات داغ سر کشیدیم و توی کیسه خواب گرم و خشک ولو شدیم. در یک چشم به هم زدن همه خواب‌مان برد. می‌توانستم ده هزار سال بخوابم...»

«همه‌ی ما مردیم و دوباره زنده شدیم!»



چری و هم‌گروهی‌هایش - بیل و بردی - پنج هفته در میان بادهایی شدید که با سرعت بیش از صد کیلومتر در ساعت می‌وزیدند در ناکجاآباد قطب جنوب با سختی به راهشان ادامه دادند. با دو سورت‌مهی بزرگ که چادر، کیسه خواب‌ها، غذا و تجهیزات علمی حمل می‌کردند بار سنگینی را پشت سر خودشان می‌کشیدند. یا دو سورت‌مه را به هم می‌بستند و می‌کشیدند یا وقتی پیش‌رفت‌ن سخت می‌شد، آن‌ها را یکی‌یکی حرکت می‌دادند.

از آن بدتر این‌که خورشید هیچ وقت در زمستان قطب جنوب بیرون نمی‌آید و چراغ‌قوه هم هنوز اختراع نشده بود. برای همین تقریباً در تاریکی محض سفر می‌کردند. لباس‌هایشان پوشیده از یخ بود و کیسه خواب‌های پوست گوزنی‌شان هم طوری سفت و سخت یخ زده بودند که هر شب برای رفتن توی آن‌ها باید کلی تقلا می‌کردند. دما به شصت درجه‌ی سانتی‌گراد زیر صفر می‌رسید اما با این حال مردها هیچ وقت از خوش‌رویی به هم دست برنمی‌داشتند.

کره و بیسکویت

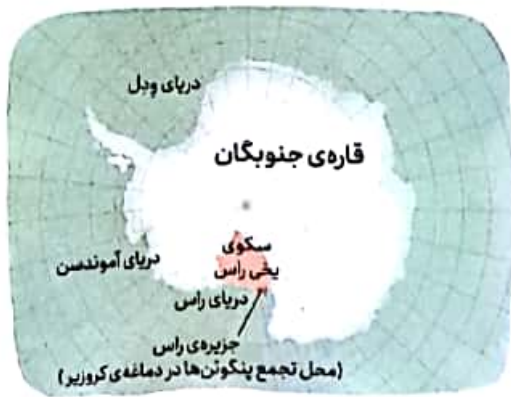
آن سفر خطرناک در میان برف و یخ، از پناهگاه اسکات تا محل تجمع پنگوئن‌ها در کیپ کروزیپر، نوزده روز طول کشید. در طول راه، مردها در شکاف‌های یخی افتادند و دندان‌های چری آن‌قدر به هم خوردند که همه‌شان درب‌وداغون شدند. تنها غذایی که داشتند گوشت خشک‌شده، بیسکویت، کره و چای بود. گوشت خشک‌شده ترکیبی از گوشت، چربی، میوه و نمک است که به شکل یک آجر، سفت و خشک شده. چری و دوستانش در هر وعده‌ی غذایی از سفر اکتشافی‌شان همین غذا را می‌خوردند. آن‌ها برف را می‌جوشاندند تا به آب گرم تبدیل شود و بعد بهش کره، بیسکویت خردشده و گوشت خشک‌شده اضافه می‌کردند. به این غذا می‌گفتند «هوچ.»

در آستاله‌ی شکست

تازه گروه موفق شده بود چند تا تخم پنگوئن جمع کند که آن اتفاق ناگوار رخ داد. توفان شدید چادر مسافرتی آن‌ها را برد! تقریباً مطمئن بودند که بدون داشتن سرپناه در آن سرمای کشنده از بین می‌روند. آن‌ها که در باد و بوران گیر افتاده بودند دو روز و دو شب را در کیسه خواب‌هایشان سر کردند در حالی که از سرما می‌لرزیدند و از برف پوشیده شده بودند! وقتی کولاک به پایان رسید ناامیدانه برای پیدا کردن چادرشان تلاش کردند. هر چند مطمئن بودند باد باید چادر را به سمت

بدترین سفر

چری، بیل و بردی اقامتگاه کاپیتان اسکات را ترک کردند و راهی سفری خطرناک به سوی محل زندگی پنگوئن امپراتور شدند. جمع کردن تخم پنگوئن‌ها و سالم برگرداندن آن‌ها به پناهگاه خیلی سخت‌تر از چیزی بود که همیشه تصور می‌کردند.



«کلاً بهتر است آدم کمی بیش از حد معمول جسور باشد تا کمی بیش از حد معمول محتاط!»



بیل، بردی و چری

لوازم سفر

زندگی در تاریکی محض در یخبندان مثل چادر زدن داخل یک یخچال فریزر است. آن‌ها باید با خودشان غذا و شمع کافی می‌بردند تا هم بتوانند بینند، هم کمی گرم‌تر شوند.

- | | | |
|----------------|--------------|----------------|
| ۱ اجاق پیه‌سوز | ۵ شمع | ۹ چراغ الکلی |
| ۲ چاقو | ۶ تبر یخ‌شکن | ۱۰ جعبه‌ی چراغ |
| ۳ بیسکویت | ۷ تخم پنگوئن | ۱۱ کیسه‌خواب |
| ۴ گوشت خشک‌شده | ۸ چای | ۱۲ چادر |

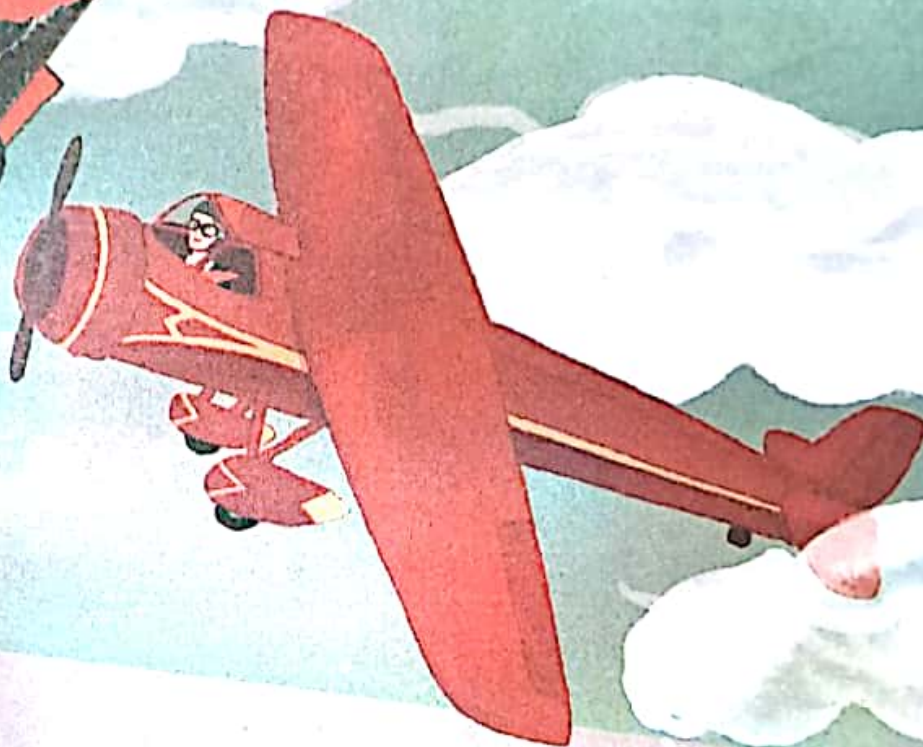


چرا پسلی چری گرارد الهام بخش من شد؟

وقتی تازه مشغول رؤیاپردازی درباره‌ی ماجراجویی‌ها شده بودم، فکر می‌کردم که کاوشگرها ابرقهرمان هستند اما چری یک آدم معمولی بود، درست شبیه من. او قبلاً سفر اکتشافی نرفته بود. خیلی قوی نبود و حتی بینایی چندان خوبی نداشت. خب پس چه چیزی داشت؟ چری اراده داشت. من هم باراده بودم! او مشتاق یادگرفتن و سخت کار کردن بود. من هم بودم! شاید من هم عاقبت بتوانم به ماجراجویی‌های عجیب و غریب دست بزنم. درست مانند چری!

امیلیا ارهارت

اولین زنی که به تنهایی بر فراز اقیانوس اطلس پرواز کرد. پروازهای امیلیا او را به شهرت رساند. او جایزه‌های زیادی گرفت، از جمله صلیب ممتاز پرواز و نشان شوالیه، اما در ماجراجویی بعدی بر فراز اقیانوس آرام ناپدید شد. نه جسدش هیچ وقت پیدا شد، نه هواپیمایش.



بریل مارکهام

خلبان، ماجراجو، نویسنده و مربی سوارکاری کنیایی زاده‌ی انگلستان. بریل اولین زنی بود که موفق شد به تنهایی از شرق تا غرب اقیانوس اطلس پرواز کند. چندین زن در تلاش برای این کار جان‌شان را از دست داده بودند. بادهای قوی مخالف، سفر رو به غرب را از پروازهای رو به شرق سخت‌تر می‌کردند. بریل به عنوان یک هوانورد پیشرو به شهرت رسید.

